

شرق روزنامه

یادداشت

خوانش حدیث مفصل

(با این‌ها تجربه‌است!)



گیتی صفرزاده

نه فقط در ایران، بلکه در همه دنیا بحث برسر نظام آموزشی و شیوه اداره مدرسه، همیشه وجود داشته است؛ بین دو طیف کسانی که مخالف سرسخت شیوه‌های آموزشی در مدارس هستند و آن را ازبین‌برنده هر نوع خلاقیت می‌دانند تا طرفداران سینه چاک مدرسه‌رفتن که آن را مقدس‌ترین و مؤثرترین بخش زندگی هر کودکی می‌دانند. بخش میانه این واقعیت است که هنوز برای عموم کودکان جهان، رفتن به مدرسه آشناترین و آموذه‌ترین روش آموزش‌وپرورش است. این نظام آموزشی به طور پایه در همه کشورها یکسان است و بسته به شرایط، تجارب و امکانات، تفاوت‌هایی در نقاط مختلف دارد. در ایران هم، نظام آموزشی برگرفته از مدل‌های رایج با تغییراتی مقطعی، سال‌هاست در حال اجراست. بحث کارشناسی درباره این نظام آموزشی در تخصص من نیست؛ اما به عنوان کسی که فرزندش در همین سال‌های اخیر مقطع دبستان را گذرانده است، می‌توانم مشاهدات خود را از آن تجربه، بیان کنم و دریافته‌ام نتیجه را به خوانندگان _ و با امیدی در دل به مسئولان_ واگذار کنم:

به‌کارگیری معلمان بنابر مقطع، مهارت و تخصص، مسئله مهمی است که به کلی از آن غفلت شده. به طور مثال، معلمی که سال‌ها در دبیرستان تحصیل کرده، به علت کمبود آموزگار در مقطع دبستان یک منطقه، سال بعد به‌عنوان معلم دبستان مشغول به کار می‌شود. البته برای این تغییر مقطع، یک دوره فشرده یکی، دوماهه برای معلم فوق‌الذکر برگزار می‌شود؛ اما کیست که نداند قرارگرفتن معلمی که سال‌ها تجربه در تدریس یک درس خاص با گروه سنی خاص پیدا کرده، در موقعیتی جدید و ناآمووده، علاوه بر هدر دادن تجربه و مهارت، چه تبعات آموزشی دارد و با یک دوره فشرده جبران نمی‌شود. به همین موارد اضافه کنی‌د نارضایتی شغلی که معمولاً از این جابه‌جایی صورت می‌گیرد. در چشم‌اندازی کلان‌تر، به این نکته توجه کنید توجیه منطقی این‌گونه جابه‌جایی‌ها، این است که نیروی استخدامی دولت باید کار کند و هزاران نیروی جوانی که می‌توانند آموزگاران مناسبی برای مقطع دبستان باشند و برای این کار آموزش ببینند، به‌خاطر کمبود بودجه، جذب و استخدام نمی‌شوند.



کیفیت تدریس و شیوه اداره کلاس هر معلم کاملاً بستگی به ذوق و سلیقه و البته ابعاد شخصیتی او دارد. به طور مثال فرزند خود من، در دوره دبستان معلمانی با شیوه‌های زیر را تجربه کرد: معلمی که عقیده داشت کلاس فضای آزادی است که در آن دانش‌آموزان باید به راحتی بلند شوند، حرکت کنند، حرف بزنند و تغذیه‌شان را بخورند. معلمی که هنوز بهترین راه منته‌شدن بچه‌های شیطان کلاس را یک‌پایی‌ایستادن در گوشه کلاس می‌دانست. معلمی که عقیده داشت در فواصل درسی، باید با استفاده از روش‌های یوگا و ریلکسیشن، تمرکز بچه‌ها را تقویت کرد. معلمی که درنظرگرفتن دقایقی در هر فته‌ه را برای خواندن ادعیه، مناسب تمرکز بچه‌ها می‌دانست. معلمی که همراه‌شدن درس با تصویر و فیلم و فعالیت جنبی را مناسب آموزش برمی‌نامی کیفیت این مقطع می‌دانست و معلمی که عقیده داشت ارزیابی کیفی دانش‌آموزان و نمره‌ن‌دادن، باعث فهم و شناخت نداشتن بچه‌ها از میزان آموخته‌هایشان می‌شود. برای خود من عجیب بود چطور فرزندم پس از پایان دوران دبستان، دچار ترک‌خوردگی از انبساط و انقباض این همه شیوه‌های متفاوت و متضاد برخوردی نشده است!

با همه این موارد اختلاف روش تدریس و اداره کلاس، نظام درسی و آموزشی یکسانی بر همه نقاط کشور حکم‌فرماست که این مورد، اتفاقاً یک نقطه ضعف به حساب می‌آید. در همین تهران بزرگ، مناطق مختلف از نظر سبک زندگی، تربیت و مسائل خانوادگی، با یکدیگر بسیار متفاوتند؛ برای دانش‌آموزی در یک منطقه، اولویت اول این است که کلاس مناسبی خورده باشد تا بعد از آن بتواند پشت نیمکت بنشیند و درس را بفهمد. در یک منطقه دیگر، دانش‌آموز با یک ساک از انواع و اقسام تغذیه به مدرسه می‌آید تا ذهنش برای تست‌زدن خوب کار کند (به این نکته هم توجه کنید، این تست‌ها را یک دانش‌آموز مقطع سوم دبستان برای آمادگی با شیوه تست‌زدن در کنکور یا قبولی در آزمون تیزهوشان انجام می‌دهد!). این حکایت تهران، وای به حال کل کشور که تفاوت اقلیمی و به تبع آن فرهنگی و زیستی بخش‌های مختلفش، به‌قدری زیاد است که گویا چندین کشور درون یک کشور قرار دارند. تصور کنید هم نحوه آموزش و هم مواد آموزشی به کودکی که در یک خانواده تک‌فرزند با امکانات کافی و سربوس رفت‌وآمد در تهران زندگی می‌کند و بزرگ‌ترین آرزویش (البته آرزوی والدینش!) کسب رتبه اول دانشگاه شیرازی است، با کودکی که در جزیره هنگام با گرمای ۵۰ درجه و نبود دبیرستان و امکانات تفریحی زندگی می‌شود، تفاوتی ندارد. نیازها، ناخادای‌لنج‌شدن است، یکسان است. بدون شک خواسته‌ها، نیازها، امکانات و حتی نوع استعداد و علائق این بچه‌ها، با هم متفاوت است و به‌کارگیری سیستم آموزشی یکسان و بدون انعطاف، باعث می‌شود در نهایت نتیجه مطلوبی از نیروهای برآمده از این سیستم، به دست نیاید. اهل نظر خود حدیث مفصل از این مجمل خواهند خواند. کاش مسئولان هم بخوانند.

نگاه

رابطه مستقیم آموزش‌وپرورش و توسعه

بی‌تردید آموزش‌وپرورش بهترین سرمایه‌گذاری در جوامع مرفه، سالم و عادلانه است و یکی از عوامل مؤثر در بالابردن شاخص‌های توسعه محسوب می‌شود.

آموزش‌وپرورش یک راه مستقیم به‌سوی امنیت غذایی و جلوگیری از فقر را فراهم می‌کند. ۱- هیچ کشوری تا‌به‌حال نتوانسته است بدون داشتن نرخ سوادآموزی بالای ۴۰ درصد، رشد سریع و مداوم اقتصادی داشته باشد.

۲- در سراسر جهان، ۱۲۴میلیون کودک و نوجوان به مدرسه نمی‌روند و این تعداد در حال افزایش است.

۳- از این یک در ۱۱ نفر جمعیت جهان؛ ۵۹میلیون نفر کودکان ۶ تا ۱۱ ساله هستند و ۳۰ میلیون نفر در کشورهای جنوب صحرای آفریقا زندگی می‌کنند.

۴- در همان مرحله اول دختران از تحصیل کنار گذاشته می‌شوند؛ یعنی ۱۶۰۷میلیون دختر در کشورهای جنوب صحرای آفریقا به مدرسه نمی‌روند و بیش از نیمی از آنها حتی یک سال هم از آموزش‌وپرورش بهره نبرده‌اند.

۵- یک سال آموزش در مدرسه ابتدایی می‌تواند پتانسیل درآمد یک پسر را بین پنج تا ۱۵درصد افزایش دهد و این نسبت برای دختران حتی بیشتر هم هست.

۶- یک کودک متولدشده از مادر باسواد احتمال زنده‌ماندنش تا پنج‌سالگی، بیشتر از ۵۰ درصد افزایش می‌یابد.

۷- آموزش‌وپرورش و امنیت غذایی به طور مستقیم با هم در ارتباط هستند. حضور در مدرسه ابتدایی در میان کودکان روستایی می‌تواند ناامنی غذایی را تا ۲۵ درصد کاهش دهد.

۸- افزایش توسعه اقتصادی و جامعه از نتایج آموزش‌وپرورش است که می‌تواند به توانمندسازی اقتصادی برای افراد و کشورها منجر شود.

۹- پدر و مادر تحصیل‌کرده قادر به کسب درآمد، تولید موادغذایی بیشتر و تغذیه فرزندان خود در کشورهای غیرتوسعه‌یافته هستند. برای کودکانی که آموزش ابتدایی را تکمیل می‌کنند احتمال بیشتری وجود دارد که به‌عنوان بزرگسالان به امنیت غذایی دست و شناخت نداشتن بچه‌ها از میزان آموخته‌هایشان می‌شود. برای ترک‌خوردگی از انبساط و انقباض این همه شیوه‌های متفاوت و متضاد برخوردی نشده است!

۱۰- بهبود اجتماعی، شناختی، سلامت و کاهش بحران در شش سال اول است. آموزش‌وپرورش اعتمادبه‌نفس را افزایش می‌دهد و دانش‌آموزان را قادر به خودکفایی و مشارکت در جوامع خود می‌کند.

۱۱- برابری جنسیتی از دیگر نتایج آموزش‌وپرورش است؛ دختران و زنانی که به سطوح بالاتری از آموزش‌وپرورش دست می‌یابند، در توسعه اقتصادی و رفاه کودکان جوامع خود تأثیرگذار هستند. دستیابی به عدالت در آموزش برای دختران یک فاکتور مهم در کاهش فقر پایدار است.

۱۲- فراموش نکنید هم‌اکنون در جهان ۵۹میلیون کودک هستند که به دلیل نداشتن سواد خواندن و نوشتن نمی‌توانند تجربه‌های منحصربه‌فردی نظیر خواندن کتاب‌های خاطره‌انگیزی همچون «درخت بخشنده» سیلوراستاین، «نارده‌کوجولو»ی اگزوپری، «بخشنده» لوئیس لوری، «جادوگرها» رولد دال و... را داشته باشند.



درباره از تحصیل بازمانده‌ها

از ریشه‌کنی بی‌سوادی تا افزایش آمار بی‌سوادی

در برخی از مناطق، حضور در گردونه سوادآموزی و تحصیل بوده است. حتی یکی از وسیله‌های جهش بین‌طبقاتی یا کسب منزلت اجتماعی را تحصیلات و آموزش دانسته‌اند. خروج از گردونه تحصیلات یعنی خروج از فرصت رشد و جهش.

برای تحلیل وضعیت بی‌سوادی در کشور باید سویه دیگر ماجرا را نیز دید. افزایش دانشگاه‌های پولی و زیادشدن کرسی‌های دانشگاهی همگان را به سمت افزودن بر مدارک سوق داده است. همان‌گونه که از هزینه‌های خانوارهای شهری پیداست، یکی از هزینه‌های مهم در طبقات متوسط و بالا هزینه تحصیل است. ۲۳۰۷ درصد افراد دارای تحصیلات دانشگاهی شهری و افزایش آن نسبت به سال‌های گذشته، گویای این است که فرصت‌ها در شهر از آن تحصیل‌کردگان دانشگاهی است. توزیع نامناسب فرصت در جامعه ایرانی و وجود رقم‌های بالای بی‌کاری به‌دلیل نبودن فرصت در شهرها و روستاهای حاشیه‌ای‌تر در هر استان می‌تواند نشان دهد که اساساً فرصت‌ها در شهرها و شهرستان‌های مرکزی‌تر توزیع می‌شوند. ازاین‌روست که می‌توان به‌سادگی نتیجه گرفت که فاقدین مدارک دانشگاهی و تحصیل‌نکرده‌ها شانس بسیار پایینی برای کار دارند. فقدان برنامه‌های کارآموزی و کسبیل ناصحیح دانش‌آموزان به سمت کسب‌وکار نیز مزید بر علت شده که حتی محصلین مدارس نیز امکان جذب‌کارشن حتی در رشته‌های غیرعلمی‌تر یا مهارت‌محورتر را ندارند یا کمتر دارند. حال دانش‌آموزی که از تحصیل بازمی‌ماند، حتی اگر به بهانه کمک خرج خانواده بوده باشد، امکان رشد و جذب در مشاغل پایدار را از دست می‌دهد. با توجه به اینکه ایشان اغلب در دهک‌های پایین درآمدی هستند، امکان استفاده از سرمایه‌خوادگی و ایجاد کسب‌وکار نیز برایشان محقق نمی‌شود. بنابراین نبود امکان آموزش برای این جماعت یعنی گیرافتادن در چرخه فقر.

آمار بی‌کاری و بی‌سوادی متأسفانه در نقاط مرزی و محروم کشور بالاست. شرایط زمینهای، به مرور مردمانی بی‌قدرت، فقر فرصت و محروم پرورش داده است. طبیعی است اگر با توجه به آنچه گفته شد، انتظار انوع باز به انواع مشاغل کاذب و سیاه را در این نقاط داشته باشیم، تحلیل و بررسی تبعات این ماجرا مجال دیگری می‌طلبد.

نکته دیگر اینکه در نقاط روستایی و شهرستان‌ها محل ارتباط مستقیم خانوارها با دولت و نهادهای حاکمیتی، مدارس و در وهله دوم درمانگاه‌ها هستند. آموزش‌های خانوار، آشنایی با امکانات موجود و حتی مطالبه کمک‌های مادی و معنوی اغلب از طریق این دو نهاد است. ارتباط غیرمستقیم به وسیله رسانه‌های فراگیر برقرار می‌شود که ارتباطی سبک‌سویه است. نهادهای دیگری هم وجود دارند که در تلاش برای شناسایی نیازمندان هستند یا درصورت رجوع افراد ممکن است پاسخ‌گو باشند. اما در خلا سازمان‌های مردم‌نهاد، آموزش‌وپرورش و مدارس نقش گسترده‌ای در آگاه‌سازی و ارتباط کل اعضای خانواده دارند. کسستن از این نهاد تنها برای دانش‌آموز مضر نیست. خانواده نیز از یک نهاد آگاهی‌رسان فاصله خواهد گرفت.

یکی از نکات مهم درباره آموزش، مسئله تحصیل دختران است. بخش بالایی از آمار کودکان از تحصیل بازمانده متعلق به دختران است. باور عمده خانواده‌ها مبنی بر بی‌فایده‌بودن تحصیل برای دخترانی که قرار است زود ازدواج کنند و فرزند بیاورند، از یک سو و مسائل زمینه‌ای اعم از فقر خانواده و انتخابی که بین فرزندان برای تحصیل می‌کنند (اگر قرار بر پرداخت مخارج تحصیل است، بهتر است پسران درس بخوانند) و چشم‌اندازی که از تبعات تحصیل دارند، همگی بر نرخ تحصیل دختران تأثیر گذاشته است. از سوی دیگر در بسیاری از روستاها نبود امکانات و مدرسه مناسب، راه‌های طولانی، وجود معلمان مرد، امکان‌نداشتن

دانشگاه‌ها پولی‌تر شده‌اند

غیرانتفاعی غیردولتی در سال ۱۳۶۴، تأسیس دانشگاه پیام نور در سال ۱۳۶۷ و از هم مهم‌تر، راه‌اندازی دوره‌های شبانه در دانشگاه‌های دولتی با اتکا بر تبصره ۴۸ قانون برنامه اول که سال ۱۳۶۸ مصوب شد.

اخذ مختار کنونی آموزش عالی را با تکیه بر معیار او شبهریه از دانشجوی به دو بخش تقسیم کرده و می‌گوید: «بخش رایگان آموزش عالی که متشکل از دوره‌های روزانه زیر نظر وزارت علوم و وزارت بهداشت و وزارت آموزش‌وپرورش و برخی دستگاه‌های اجرایی دیگر است. دوم نیز بخش شهریه‌ای آموزش عالی است که در ازای ارائه خدمات آموزش عالی متناصب با نظر به نوع شهریه‌هایی که تعیین می‌شود، از متقاضیان شهریه طلب می‌شود، شامل دوره‌های شبانه در دانشگاه‌های دولتی که امروز تا حد زیادی دارند همه دوره‌های روزانه را در خودشان می‌بلعند، دانشگاه آزاد، دانشگاه پیام‌نور، دانشگاه‌های جامع علمی-کاربردی، مؤسسات آموزش عالی غیردولتی غیرانتفاعی و پردیس‌های دانشگاه‌ها.



سمیه توحیدلو، دکترای جامعه‌شناسی

زمان‌هایی هستند که اعداد تیغ برنده‌ای دارند و بیش و پیش از هرچیز باید گذاشت آنها سخن بگویند. سخن از سه میلیون و ۲۰۰هزار کودک بازمانده از تحصیلی است که شهیندخت مولاوردی در آغاز سال تحصیلی خبر از آنها داد. کمی پیش‌تر دکتر میدری، معاون رفاه اجتماعی، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی گفته بود ۲۵۰هزار کودک در سنین ابتدایی در سامانه رفاه ایرانیان شناسایی شده‌اند. درواقع تعداد شناسایی‌شدگان در سنین ۱۱ تا ۱۶ سال این میزان است؛ اما میدری عدد دیگری را نیز گزارش کرده است: «در هر سال حدود یک‌میلیون و ۳۰۰هزار ایرانی موفق به پایان کامل تحصیل و گرفتن دیپلم نمی‌شوند». گزارش بانک مرکزی از بودجه خانوارهای شهری که اخیراً منتشر شده هم نشان از ۱۱۰۷ درصد کلاماً بی‌سواد در شهرها دارد که نه‌تنها این رقم نسبت به سال‌های پیش افزایش داشته، که حدود ۱۲ درصد از این میان متعلق به ۱۱ تا ۶ ساله‌هاست. این رقم تنها شهرها را دربر می‌گیرد و روستاها به‌مراتب آمارهای نگران‌کننده‌تری دارند. بانک مرکزی آمار دیگری را نیز ارائه داده است: از میان خانوارهای شهری کاملاً بی‌سواد ۴۵،۲ درصد در دهک اول درآمدی و ۷۲درصد در سه دهک اول درآمدی هستند. کمی جست‌وجو در مصاحبه‌ها و گفته‌های پس‌وپیش مسئولان استانی نتیجه‌اش می‌شود اطلاعات زیر درباره از تحصیل جامانده‌ها. برخی آمار، سنین ابتدایی را داده‌اند و برخی آمار، زیر ۱۸ سال را. برخی از آمار کلی گفته‌اند و دیگریانی هم به ذکر شناسایی‌شده‌ها اکتفا کرده‌اند: در کردستان ۲۸۰هزار نفر شناسایی شده، سیستان‌وبلوچستان ۱۵۱هزار نفر، خوزستان ۹۰هزار نفر، ایلام ۷۰هزار نفر، آذربایجان غربی ۵۶هزار نفر، کرمان ۳۰هزار نفر و تهران ۲۵هزار نفر، فارس ۴۰هزار نفر، هرمزگان ۱۴هزار نفر، بوشهر ۱۳هزار نفر، اصفهان ۱۲هزار نفر، خراسان شمالی ۱۰هزار نفر، قزوین شش هزار نفر، کهگیلویه‌وبویراحمد سه هزار و ۹۰۰ نفر، یزد سه هزار نفر، همدان ۱۴۴۲ نفر، چهارمحال‌وبختی‌ار هزار نفر و زنجان ۶۳۱ نفر شناسایی‌شده از تحصیل جامانده‌اند. متأسفانه درباره مابقی استان‌ها آماری به دست نیامد و فردی از استان نگران حال جامانده‌ها از تحصیل نبوده است. این در حالی است که این آمار می‌تواند دست‌یافتنی‌ترین آمار موجود باشد. سرشماری نفوس و مسکن تفکیک جمعیتی در هر سال را دارد و آموزش‌وپرورش به‌راحتی ورودی‌ها و خروجی‌های مدارس را رصد می‌کند. کسر این دو می‌تواند تعداد کودکان برجای‌مانده از تحصیل را به‌وضوح نشان دهد، اما گزارش‌ها گویای آن است که ظاهراً برای کسی یافتن تعداد دقیق مهم نیست و تنها ردپای برخی تلاش‌های استانی از یک طرف و استفاده از سامانه رفاه از سوی وزارت کار از سویی دیگر اندک تلاش‌های به‌تصویرکشیده‌شده درباره ماجرای این کودکان است.

اما در واقع چرا این کودکان باید مهم باشند؟ زنگ خطر کدام بلیه خاموش در جامعه را به صدا درآورده‌اند؟ یکی از شاخص‌های مهم در توسعه پایدار را آموزش می‌دانند. آموزش وسیله‌ای است که می‌تواند در تحقق ایده عدالت اجتماعی در جامعه یاری‌گر باشد. از اساسی‌ترین تعاریف عدالت اجتماعی، موضوع توانمندسازی و ایجاد فرصت‌های برابر است. روزگاری در جامعه آموزش رایگان سراسری به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ایده‌های انقلاب اسلامی مطرح شد، در قانون اساسی جای گرفت و مدارس فراگیر شکل گرفتند. اساس این تصمیم بر همین معیار بود. از سوی دیگر تنها امکان کسستن از فقر و نداری

شرق: این سؤال مطرح است که چرا از هر ۱۰ صندلی دانشگاه، باید هشت صندلی مختص دوره‌های شهریه‌ای باشد؟ آیا دولت به دنبال کسب درآمد از دانشجویانش است، یا مسئله دیگری پشت این روند پنهان شده است؟

به نظر می‌رسد چنین شرایطی پیش‌تر از سوی برخی کارشناسان حوزه علوم اجتماعی و اقتصادی پیش‌بینی شده است به‌طوری‌که دکتر محمد مالجو، استاد گروه اقتصاد دانشگاه علامه‌طباطبایی، به «شرق» می‌گوید تیرماه امسال در سخنرانی‌ای، به طرح این پرسش پرداخته است که «دانشگاه در عصر اعتدال به کجا می‌رود؟». به گفته او، اگر این پرسش اصلی را بتوان به سه پرسش جزئی‌تر تقسیم‌بندی کرد، شاید بتوان به چرایی این مسئله رسید: «این سه پرسش جزئی‌تر به این ترتیب است: نظام حکمرانی در نهاد دانشگاه به چه ترتیب است؟ دوم، نحوه تأمین مالی نهاد دانشگاه چگونه است؟ سوم، فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی در دانشگاه در خدمت چه بخش‌هایی از جامعه قرار می‌گیرد؟». شاید بتوان به‌طور خلاصه دیدگاه این استاد دانشگاه را در بحث جهت‌گیری دولت در نحوه تأمین مالی نهاد دانشگاه، این‌طور توصیف کرد که رشد تصاعدی از سال‌های پس از جنگ تا دهه ۴۰ خورشیدی